هو العلیم

امر بین‌الأمرین در روایات امام رضا و امام صادق

اختیار انسان و ارادهٔ خدا در طاعت و گناه

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه صدوبیست‌وپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

روایات نفی جبر و تفویض

[یکی از مطالب در این باب] از ائمه علیهم‌السّلام و همین‌طور در لسان اهل تحقیق این روایت معروف «لا جَبرَ و لا تَفویضَ بل أمرٌ بَینَ أمرَینِ»[1] است.

البته این روایت به اشکال و انحاء مختلفی از ائمه علیهم‌السّلام نقل شده است. از امیرالمؤمنین علیهم‌السّلام روایت شده است. از امام صادق و امام رضا و موسی بن جعفر علیهم‌السّلام روایت شده است و هرکدام بیانی مشابه دارند؛ بعضی شرح بیشتر و بعضی کمتر دارند.

تفاوت بیان معصومان بر اساس فهم مخاطبان

قبل از بیان این روایت، باید این مطلب را عرض کنیم که یک مسئلهٔ بسیار مهمی در باب اخبار است و آن نحوهٔ تکلّم حضرات معصومین با افراد مختلفه برحسب مراتب مختلفه است و ما این مطلب را در خیلی از موارد مشاهده می‌کنیم. وقتی که افراد مختلف خدمت معصومین می‌رسیدند و مسائل گوناگون و مختلفی را مطرح می‌کردند، این مسائل برحسب مراتب ادراک آنها بوده است و جواب حضرات هم برحسب مراتب ادراک بوده است.

روایت جهر نماز صبح و محدودیت ادراک راوی

مثلاً در ***علل [الشرایع]*** راجع به علت جهر به صلاة صبح و اخفات صلاة ظهر حضرت می‌فرماید که:

«صلاة صبح باید جهراً خوانده شود چون شخص نمی‌بیند و هوا تاریک و مُظلَم است و نور وجود ندارد؛ ممکن است شخص در حال سجده باشد و شخصی حرکت کند و او را نبیند و قدم بر رأس یا پا و دست او بگذارد.[2]»

مشخص است که امام علیه‌السّلام نمی‌خواهد این مطلب را بفرماید؛ چون شخص بیش از این ادراک نمی‌کند و خلاصه نمی‌فهمد و حضرت نمی‌توانند آن خصوصیات واقعی و حقیقی و آن مصالح نفس‌الأمریهٔ جهر و اخفات را بگویند که نماز صبح خصوصیتش جهاراً است و چرا جهاراً است؟ لابد به‌خاطر مطالبی که در آن عوالم ملکوت و اینها هست و ارتباط بین ملک و ملکوت و نحوهٔ صعود ملائکه و بردن این صلاة، اقتضای جهر را می‌کند و همین‌طور ممکن است ارتباطی که بین ظلمت و صلاة باشد، اینها همه مطالبی هست که ممکن است ما اطلاع نداشته باشیم که یک نحوه ارتباطی بین عالم ملک و ملکوت اقتضا بکند که صلاة صبح یا صلاة مغرب و عشاء که در هنگام ظلمت لیل خوانده می‌شود، باید جهاراً باشد.

چون راوی نمی‌تواند اینها را بفهمد، لذا امام علیه‌السّلام این حقیقت را به این صورت و به این کیفیت بیان می‌کند و این یک مسئلهٔ بسیار مهمی است که ما در باب جمع بین اخبار باید متوجه این نکته باشیم؛ چون امام علیه‌السّلام در مصدر تشریع است یا در مصدر تبیین و تفسیر احکام است و باید با هر شخصی بر اساس همان شخص صحبت و تکلّم کند.

حدیث گفت‌وگوی پیامبران به اندازهٔ عقل مردم

همان‌طور که از بزرگان و علماء ما این سیره را می‌بینیم و این یک سیرهٔ منطقی و علمی است:

---

۱ ***الکافی***، ج ۱، کتابُ التَّوحیدِ، بابُ الجَبرِ و القَدَرِ و الأمرِ بَینَ الأمرَینِ، ص ۱۶۰، ح ۱۳.
۲ ***علل الشرائع***، ج ۲، ص ۳۲۳، با قدری اختلاف.

«نحن مَعاشِرَ الأنبياءِ أُمِرنا أن نُكَلِّمَ النّاسَ عَلى قَدرِ عُقولِهِم.»[1]

اسرار اصحاب و محدودیت نقل روایات

همین‌طور امام علیه‌السلام در روایاتی که برای افراد بیان می‌کند، این روایات برای آن دسته از افراد است که دارای رتبهٔ خاصی هستند. چطور اینکه روایات دیگری را نقل می‌کند، برای افراد دیگری که آنها دارای رتبهٔ بالاتری هستند و همین‌طور روایاتی و مطالبی را برای اصحاب سرّ نقل می‌کند و آنها را متعهد و ملزم می‌کند که اینها را برای کسی نقل نکنند.

ببینید مراتب چقدر تفاوت دارد! یک روایتی را نقل می‌کند؛ یعنی مطلبی را می‌فرماید در این حدّ، یک مطلبی را می‌فرماید در حدّ متوسط و یک مطلب را در حد عالی به‌نحو اینکه با قسم‌های غلاظ و شداد شخص را ملتزم به عدم افشای این اسرار می‌کند یا اینکه فرض کنید که در این روایتی که دارد در هنگام احتضار خمسهٔ طیّبه بر محتضر حاضر می‌شوند، حضرت به راوی می‌فرماید که این مطلب را در جایی نقل نکند[2] مگر فردی که مورد اعتماد و ثقه باشد و آن آمده است و نقل کرده است و این مطالب الآن در کتب موجود است دیگر همه می‌بینند! خب اینکه حضرت می‌گویند: **«نقل نکن»**؛ یعنی حتی ننویس. البته خب اگر اینها نوشته نمی‌شد، به‌دست ما نمی‌رسید. از یک طرف حضرت می‌فرمایند که: **«نقل نکن.»** از یک طرف در کتاب ***کافی*** وجود دارد و همه دارند می‌بینند! خب جمع بین این مسئله چطور می‌شود؟!

حالا خیلی از روایات دیگر هست که تأکید بر حفظش هست و در اینها وجود دارد و چقدر روایاتی وجود داشته است که فرض کنید حضرت به محمد بن ابی‌عمیر یا محمد بن مسلم که از اصحاب سرّ بوده است یا به جابر بن یزید جُعفی و امثال‌ذلک می‌فرمودند. و اینها همه از دسترس ما دور است و بعید است و اینها همه از بین رفته است و مورد نسیان قرار گرفته است.

جایگاه شناخت راوی در فهم اخبار

بنابراین آنچه برای یک طالب و برای صاحب اطلاع و محقق و مدقّقِ در اخبار مهم است، این است که روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام نقل می‌شود را بداند؛ حضرت این روایت را در چه موقعیتی و در چه موقفی و با چه سائلی و در چه مرتبه‌ای از او، فرموده‌اند. این مسئله بسیار مهم است.

اختیار انسان و بطلان تفویض

آن‌وقت یکی از آن روایاتی که با انحاء مختلف بیان شده است این روایت معروف «لا جَبرَ و لا تَفویضَ بل أمرٌ بَینَ أمرَینِ» است. این روایت با بیانی که ما قبلاً نسبت به مسئلهٔ جبر و تفویض داشتیم معنایش روشن می‌شود. و معنای این روایت با این مسئله و با این حقیقت تبیین می‌شود که مسئلهٔ نفی جبر و نفی تفویض، هر دوی اینها موجب شرک و کفر خواهد بود. و اما عدم جبر به لحاظ وجود اختیار و انتساب این اختیار مباشرتاً به فاعل که این با این نفی جبر می‌شود و این با ادراک حقیقی ما منافات دارد.

بداهت اختیار و حجیت علم انسان به خود

اگر ما این مطلب را از خود منتفی بدانیم سدّ باب علم کرده‌ایم نسبت به خود؛ به‌جهت اینکه ما خود را و وجود خود را دارای اختیار می‌بینیم، همان‌طوری‌که دارای عقل و شعور و علم می‌بینیم؛ یعنی همان‌طوری‌که علم و شعور ما، یک حقیقت عینیهٔ خارجیه است و به‌واسطهٔ این علم و شعور قضایا و مسائل و حقایق را ادراک می‌کنیم، همین‌طور به‌واسطهٔ اختیار این مسئله را در وجود خود متحقّق

---

۱ ***الکافی***، ج ۸، کتابُ الرَّوضةِ، ص ۲۶۸، ۳۹۴.

۲ ***الکافی***، ج ۳، کتابُ الجَنائِزِ، بابُ أنَّ المُؤمِنَ لا یُکرَهُ عَلی قَبضِ روحِهِ، ص ۱۲۷، ح ۲؛ ***بحار الأنوار***، ج ۶، أبوابُ الموتِ و ما یلحقه إلی وقتِ البَعثِ و النشور، باب ۷، ص ۱۹۶، ح ۱۴۹، با قدری اختلاف.

می‌کنیم؛ یعنی این علم ما را به حجّیت این اختیار و صدق اختیار و صحت اختیار در نفس می‌رساند. دیگر ما نمی‌توانیم سلب اختیار از او کنیم یا منتسب به او کنیم. اگر سلب اختیار کنیم، سدّ باب علم در اصل می‌شود و هو باطل.

تفویض و فرض سلب ارادهٔ پروردگار

و همین‌طور طبق آنچه عرض شد تفویضی وجود ندارد؛ چون تفویض عبارت است از سلب اختیار از مُفوِّض و اعطای اختیار به شخصی که در قبال مفوّض قرار دارد؛ یعنی مفوّض از خود سلب اختیار می‌کند، اختیار را واگذار می‌کند. واگذاری اختیار یعنی عدم اراده و مشیّت حق در قبال اشیاء؛ به عبارت دیگر خداوند متعال هیچ‌گونه اراده‌ای در وجود و عدم وجود اوامر و نواهی ندارد؛ بلکه نگاه می‌کند به میل این شخص است؛ آیا این شخص این عمل را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد؟ من هیچ‌گونه اراده‌ای نسبت به این مسئله ندارم.

توفیقات زندگی و شواهد دعایی بر نفی تفویض

این مطلب علاوه بر اینکه برهاناً باطل است، با توجه به تجربهٔ شخصی افراد در طول زندگی هم منافات دارد. افراد در طول زندگی می‌بینند اصلاً بعضی هستند به‌طورکلی به‌هیچ‌وجه ارادهٔ کاری را نکرده‌اند. این‌همه توفیقاتی که برای افراد پیدا می‌شود مگر این توفیقات به‌دست افراد بوده است؟! این‌همه مسائل غیرعادی که برای افراد پیدا می‌شود مگر اینها به‌دست افراد بوده است؟! اینها کجا به‌دست افراد بوده است؟! این مسائل غیرعادی این توفیقات تمام اینها چیست؟!

علاوه بر آن از کلمات ائمه علیهم‌السلام خلاف این مسئله هم ثابت می‌شود؛ این جنبهٔ عقلی قضیه و تجربی قضیه است. از نقطه‌نظر نقلی هم خلاف این إلیٰماشاءالله [وجود دارد]؛ امام علی علیه‌السّلام می‌فرماید:

«إلهی إن لم تَبتدِئنی الرّحمةُ مِنکَ بِحُسنِ التَّوفیقِ، فَمَنِ السّالِکُ بی إلیکَ فی واضِحِ الطّریقِ؟»[1]

یا مثلاً فرض کنید حضرت سجاد علیه‌السّلام در آن دعا می‌فرماید: «و یَقیناً تُباشِرُ بِه قَلبی.»[2] این مباشرت حضرت حق را همراه با یقین در قلب، تقاضا و طلب می‌کند؛ یعنی [با] خود نفس پروردگار و ذات و مشیّت او مباشرت در قلب داشته باشیم و إلیٰماشاءالله از مقولاتی که در این زمینه آمده است و ما به اینها اشاره می‌کنیم.

بنابراین مسئلهٔ تفویض هم (همان‌طوری‌که قبلاً برهان بر بطلانش اقامه شد) به‌طورکلی باطل است.

امر بین‌الأمرین در حقیقت توحید

حالا آمدیم سراغ این مطلب که پس «أمر بین‌الأمرین» چیست؟! «أمر بین‌الأمرین» که می‌فرماید: «لا جَبرَ و لا تَفویضَ بل أمرٌ بَینَ أمرَینِ» عبارت است از همان مقام وحدت، وحدت حقّه و توحید بالصرافهٔ وجود حق. و آن توحید بالصرافه، هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریع حقیقت عینیهٔ خارجیه دارد؛ یعنی آن توحید، نفی هر غیریتی را از ذات خود می‌کند و نفی هر غیریتی را از وصف صفات خود می‌کند و نفی هر غیریتی را از افعال خود می‌کند. و اینجاست که مسئلهٔ توحید صفاتی و افعالی مطرح است و به‌تبع اینها توحید ذاتی و به اولویت توحید ذاتی در اینجا مطرح است. این مسئلهٔ «أمرٌ بَینَ أمرَینِ» است.

تبیین علامه طهرانی در معادشناسی

مرحوم آقا (رضوان‌اللهتعالیٰعلیه) قضیهٔ «أمرٌ بَینَ أمرَینِ» در روایت «لا جَبرَ و لا تَفویضَ بل

---

۱ *زاد المعاد*، ج ۱، ص ۳۸۶ [دعاء الصباح من کلام مولانا أمیر المؤمنین علیه‌السّلام].
۲ *إقبال الأعمال*، ج ۱، ص ۲۳۴.

أمرٌ بَینَ أمرَینِ» را در *معادشناسی* فرموده‌اند.[1] روایتی از امام رضا علیه‌السلام هست که فرق بین «ما» و «بما» را [بیان می‌کنند].[2]

تلمیذ: ـ در *توحید علمی و عینی* هم هست.

استاد: ـ بله، در *توحید علمی و عینی* هم هست[3]. حالا اینها را عرض می‌کنیم، هنوز به آنجا نرسیده‌ایم.

در آنجا این مسئلهٔ توحید ذاتی و صفاتی و افعالی مورد بحث قرار گرفته است. اتفاقاً به‌نحوی ایشان جلو آمده‌اند که جای هیچ مطلبی را باقی نمی‌گذارند؛ یعنی بدون اینکه اسمی از مسئلهٔ وحدت وجود بیاورند، این مطلب را بر این آقایان تحمیل کرده‌اند؛ خودشان هم نمی‌فهمند که از چه موقعیتی آمدند! آن‌موقع که من آن را مطالعه نکردم؛ ولی آن‌موقع که اینها مخطوط بود، من اینها را خواندم و به ایشان گفتم:

«آقا، چنان کلاهي بر سر این آخوندها گذاشته‌اید بدون اینکه اصلاً خودشان بفهمند که این قضیه چه تبعاتي دارد!»

خندیدند، گفتند که: «همین‌طور است!» «یَفِرّون منه فرارهم مِن المجذوم؛ فرار می‌کنند!» این مطلب در آنجا هست. پس مسئلهٔ «أمرٌ بَینَ أمرَینِ» در اینجا همان مسئلهٔ ادراک توحید حق کما هی هی است.

ادراک شهودی توحید و دشواری فهم عقلی

البته این با مقام علم و مقام ادراک عقلی سازگاری دارد. ما نمی‌گوییم ندارد؛ اما به‌غایت مشکل و صعب است و تنها راه منحصربه‌فرد ادراک، ادراک واقعی و حقیقی و عذبیّت مطلب و حلاوت تحقّق این معانی در نفس انسان، این فقط حلاوتش با ادراک شهودی هست که انسان این حقیقت توحید را ادراک می‌کند.

روایات در اینجا زیاد است که در این جلسه یک مقداری‌اش را فقط از باب اطلاع و آشنایی به کیفیت و اینها عرض می‌کنم. البته رفقا این روایات باب جبر و لا تفویض را مطالعه کنند و این در جلد چهارم و در جلد پنجم ***بحار*** است و در موارد مختلفی هست؛ یکی صفحهٔ ۱۹۷:

قال الصادق علیه‌السّلام: «لا جَبرَ و لا تَفویضَ بَل أمرٌ بَینَ أمرَینِ.[4]»

در این جلسه فقط این معانی را مرور می‌کنیم تا بعد به مفاد اینها برسیم.

روایت امام رضا در تفسیر امر بین‌الأمرین

یک روایت دیگر جلد پنجم و صفحهٔ یازده است:

تَمیمٌ القُرَشیُّ عن أبیهِ عن أحمد بنِ علیٍّ الأنصاریّ عن یَزید بنِ عُمَیرِ بنِ مُعاویة الشّامیّ قال: دَخَلتُ عَلی علیّ بنِ موسی الرِّضا علیه‌السلام بِمَروَ فَقُلتُ لَهُ: «یا اِبنِ رسولِ اللهِ، روی لَنا عنِ الصّادِقِ جعفرِ بنِ مُحمّدٍ علیه‌السلام أنّهُ قال: "لا جَبرَ و لا تَفویضَ بل أمرٌ بینَ أمرینِ"، فما معناهُ؟»

[از امام صادق علیه‌السّلام حدیثی برای ما نقل شده که آن حضرت فرموده: **«نه جبر است، نه**

---

۱ ***معادشناسی***، ج ۱۰، ص ۲۶۴ ـ ۲۷۹.

۲ ***معادشناسی***، ج ۱۰، ص ۲۸۸:

«در روایت یونس، حضرت رضا علیه‌السّلام به او فرمودند: بگو: "ما شاءَ اللهُ" و نگو: "بِما شاءَ اللهُ." نفسِ آنچه خدا بخواهد می‌شود، نه به‌واسطهٔ آن چیزی که خدا بخواهد. یعنی نفی واسطه کن! واسطه شرک است؛ بوی استقلال هرجا به مشام رسد شرک است و شرک غلط است.»

۳ ***توحید علمی و عینی***، ص ۲۶۵ ـ ۲۷۷.

٤ ***بحار الأنوار***، ج ۴، أبواب أسمائه تعالی و حقائقها و صفاتها و معانیها، باب عدد أسماء الله تعالی و فضل إحصائها و شرحها، ص ۱۹۷.

تفویض، بلکه چیزی است بین دو امر.» معنای این حدیث چیست؟]

جبر و نفی انتساب فعل به انسان

فقال:

«مَن زَعَم أنّ الله يَفعلُ أفعالنا ثُمّ يُعذِّبُنا عَليها فَقد قالَ بِالجبرِ.»

[فرمود: هر کسی گمان می‌کند که خداوند کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس به‌خاطر آنها ما را عذاب می‌کند، قائل به جبر شده است.]

«مَن زَعَم أنّ الله يَفعلُ أفعالنا؛ **خداوند افعال ما را خلق می‌کند.»** در این دقت بشود؛ در اینجا انتساب فعل به ما منتفی شده است؛ یعنی تمام اشکال بر سر این است و افرادی که به این روایات تمسک کرده‌اند و آن مبانی غیرحقیقی خود را مبتنی بر این روایات کرده‌اند از این نکته غافل‌اند که این روایت دارد جهت انتساب به ما را نفی می‌کند. می‌گوید: «مَن زَعَم أنّ الله يَفعلُ أفعالنا ثُمّ يُعذِّبُنا؛ **اگر کسی گمان می‌کند ما هیچ نقشی در این فعل نداریم، او فعل را خلق کرده است بعد عذاب می‌کند.»**

تمثیل عروسک کوکی برای جبر

مثل یک ماشین کوکی و یک عروسک که کوکش می‌کنند و شروع به حرکت کردن می‌کند. الآن ما ایجاد فعل در این عروسک کردیم و این هیچ‌گونه نقشی ندارد؛ پس این در اینجا یک مجسمه‌ای بیش نیست و یک هیئت و بدنی بیش نیست و هیچ اختیاری ندارد و فاعل دیگری است و فعل هم از طرف دیگر است.

«ثُمّ يُعذِّبُنا عَليها فَقد قالَ بِالجبرِ.» این «بالجبر» است؛ خب این معنای صحیحی است.

تفویض آفرینش و روزی به حجت‌های الهی

«و مَن زَعَمَ أنّ الله عزَّوجلَّ فَوَّضَ أمرَ الخَلقِ و الرِّزقِ إلى حُججِهِ عَليهِمُ السّلامُ فَقَد قال بِالتّفويضِ.»

کسی که خیال می‌کند که خداوند متعال امر خلق و رزق را تفویض کرده است، قائل به تفویض است.

البته در اینجا مثل اینکه صحیح «إلىٰ حُجَّة» است یا «إلىٰ حُجَجه» باشد؛ یعنی خداوند متعال امر خلق را تفویض کرده است به حجج او که همان ائمه علیهم‌السّلام باشند که آنها رزق بدهند، آنها خلق کنند، آنها امر و نهی انجام بدهند. این مسئله، مسئلهٔ تفویض است. «فَوَّضَ أمرَ الخَلقِ و الرِّزقِ إلى حُججِهِ» یعنی سلب اختیار از او و تفویض اختیار به حججش.

قائلین به تفویض فقط اینها هم نیستند؛ حالا در اینجا این‌طور است، چون بعضی از قائلین به تفویض که آنها مقدّره باشند، اینها افرادی هستند که [می‌گویند:] خداوند اصلاً اختیار خود را به عباد تفویض کرده است، نه‌اینکه این اختصاص به حجج دارد.

در روایت امام رضا علیه‌السلام این در اینجا حجج است.

وجه کفر و شرک در جبر و تفویض

«فالقائِلُ بِالجَبرِ كافِرٌ و القائِلُ بِالتّفويضِ مُشرِكٌ.»

قائل بالجبر کافر است و قائل به تفویض هم مشرک است.

به‌خاطر اینکه روی حق را در اینجا پوشانده است و کفر انتساب فعل را به مباشر که مکلف است نموده است و قائل به تفویض هم مشرک است؛ چون در مقابل خداوند متعال فاعل مختاری را تقدیر کرده است؛ پس این‌هم مشرک است.

راه اختیار در انجام طاعت و ترک معصیت

فَقُلتُ لهُ: «يا اِبن رسولِ اللهِ، فما أمرٌ بَين أمرَينِ؟»

[عرض کردم: یا ابن رسول الله، چیزی بین دو امر یعنی چه؟!] معنایش چیست؟!

فقال:

«وُجودُ السّبيلِ إلى إتيانِ ما أُمِروا بِهِ و تَركِ ما نُهوا عَنهُ.»

[فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند و آنچه را نهی فرموده ترک کنند.]

راه قرار داده شده است؛ راه همان جنبهٔ اختیار انسان است؛ آن اختیار همان راه است. راه «إتیانِ ما أُمِروا بِهِ و تَرکِ ما نُهوا عَنهُ» است.

ارادهٔ عزم در طاعات و معاصی

فَقُلتُ لَهُ: «فَهَل لِلهِ عزّوجلّ مَشیّةٌ و إرادةٌ فی ذٰلِک؟»

گفتم: آیا در همین سبیلی هم که او قرار داده است آیا مشیّت و اراده دارد؟!

یعنی آن با ارادهٔ خودش برای این شخص راه قرار داده است و راهی را که او قرار داده است هم با مشیت است.

فقال:

«أمّا الطّاعاتُ فَإرادةُ اللهِ و مَشیّتُهُ فیها الأمرُ بِها و الرِّضا لها و المُعاونةُ عَلیها.»

فرمودند: اما در مورد طاعات ارادهٔ خداوند و مشیّت خداوند در اینها امر به این [و رضای به این و یاری نمودن اوست].

در اینجا اشاره به «ارادهٔ عزم» است. قبلاً در آنجا گفتم که: «إنّ لِلهِ إرادَتَین و مشیئَتَین إرادَةَ حَتمٍ و إرادَةَ عَزمٍ.»[1] این در اینجا اشاره به ارادهٔ عزم می‌کند.

«و إرادتُهُ و مَشیّتُهُ فی المعاصی النَّهیُ عَنها و السَّخطُ لَها و الخِذلانُ عَلیها.»

اراده و مشیّت او هم که عبارت است از نهی‌ای که در اینجا دارد و در معاصی مشیّت و اراده‌اش سخط و خذلان و نهی است.

قضای الهی و استحقاق ثواب و عقاب

قُلتُ: «فلِلهِ عزّوجلّ فیها القَضاءُ؟»

گفتم: آیا خداوند متعال هم در اینجا قضایی دارد؟!

یعنی خود معاصی را چه نحوه بر عباد حکم می‌کند؟! آیا حکم بر معاصی می‌کند؟! حضرت در اینجا این مطلب را به‌جهتِ عقابِ مترتّبِ بر فعل برگردانند.

قال:

«نَعم، ما مِن فِعلٍ یَفعلُهُ العِبادُ مِن خَیرٍ و شَرٍّ إلاّ و لِلهِ فیهِ قضاءٌ.»

[فرمود: آری، هیچ فعلی را بندگان از خیر و شر انجام ندهند مگر اینکه خداوند در مورد آن کار، قضایی دارد.]

خداوند در این قضا دارد، قضای ابتدایی را حضرت در اینجا نفرمودند؛ بلکه قضای بعدی را که عقاب و ثواب است در اینجا می‌فرمایند.

قُلتُ: «فَما مَعنی هذا القضاءِ؟»

پرسیدم: معنی این قضا چیست؟

قال:

«الحُکمُ علیهِم بِما یَستحِقّونهُ علی أفعالِهِم مِن الثّوابِ و العِقابِ فی الدُّنیا و الآخِرةِ.[2]»

اینکه خداوند حکم می‌کند [آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت] به‌خاطر اعمالشان مستحقّ آن هستند [به ایشان داده شود].

این یک روایتی بود که این را خواندیم. ان‌شاءالله بعداً روایت‌های دیگری که در این باب هست

---

۱ ***الکافی***، ج ۱، کتابُ التَّوحیدِ، بابُ المَشیئَةِ و الإرادةِ، ص ۱۵۱، ح ۴.

۲ ***بحار الأنوار***، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی و إبطال الجبر و التفویض و إثبات الأمر بین الأمرین و إثبات الاختیار و الاستطاعة، ص ۱۱، ح ۱۸.

را می‌آوریم. کتاب ***بحار*** جلد شش را می‌آوریم و روایت‌های دیگر را هم می‌خوانیم. بعد آن‌وقت نسبت به اینها و همین‌طور نسبت به بقیهٔ روایات جمع‌بندی می‌کنیم.

روایت امام صادق و تمثیل نهی از معصیت

و همین‌طور روایت دیگری هست:

«الدّقّاقُ عنِ الأسديّ عن خُنَيسِ بنِ مُحمَّدٍ عن مُحمَّدِ بنِ يحيى الخزّازِ عنِ المُفضّلِ عن أبي‌عبدِاللهِ عليه‌السلام قال: لا جَبرَ و لا تَفويضَ و لكِن أمرٌ بين أمرينِ.»

قالَ: «قُلتُ: ما أمرٌ بينَ أمرينِ؟»

قال:

«مثلُ ذلِک مثلُ رجُلٍ رأيتهُ على مَعصيتِهِ فَنَهَيتَهُ فلم يَنتَهِ فتَركتَهُ فَفَعل تِلک المَعصية فَليس حَيثُ لم يَقبَل مِنک فَتَرَكتَهُ كُنتَ أنت الّذى أمرتَهُ بِالمَعصيةِ.[1]»

ترک اجبار و تفاوت آن با فرمان به گناه

«مثلُ ذلِک مثلُ رجُلٍ رأيتهُ على...» این امر بین‌الأمرین [مثل] این است که یک مردی را شما می‌بینید که دارد گناه می‌کند، «فتَركتَهُ فَفَعل تِلک المَعصية...؛ **شما ترکش می‌کنید و او این معصیت را انجام می‌دهد، حالا که شما او را رها کردي، او را امر به معصیت که نکردي؟!»** نمی‌گویند که چون دیگر رهایش کردید، پس رضایت دارید و امرش کردید! بلکه این ترک از باب این است که این عمل را برحسب اختیار خودش دارد انجام می‌دهد. این معنای امر بین‌الأمرین است.

پیوند روایت با ارادهٔ عزم و جزای اعمال

پس معنای امر بین‌الأمرین طبق این روایت این است که در مسئلهٔ جبر و تفویض اعطای اختیار از ناحیهٔ خداوند به بنده نیست، که دیگر خداوند اختیار ندارد، بلکه در اینجا احکامی هست. و جبر هم این‌طور نیست که خداوند یک احکامی را تحمیل کرده است؛ بلکه معنا این است که خداوند متعال اوامر و نواهی‌ای دارد و بر طبق اوامر و نواهی هم حکم به قضا که همان عقاب و ثواب است انجام خواهد داد؛ یعنی در اینجا حضرت آن «اراده عزمٍ» را در تفسیر «لا جبر و لا تفویض» مورد توجه قرار داده است.

مراتب شرک خفی و ضرورت معرفت حقیقی

این کفر خفی یا شرک خفی است؛ این چیزها منظور است؛ یعنی اینها شرک عوام یا شرکی که... با این حساب همهٔ مردم مشرک‌اند دیگر! شرک مراتبی دارد. مگر در روایت نداریم که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

«كُلُّ ما مَيَّزتُموهُ بِأوهامِكُم فى أدَقِّ مَعانيهِ، مَخلوقٌ مَصنوعٌ مِثلُكُم مَردودٌ إلَيكُم!»[2]

یعنی بت‌پرستی همین است دیگر، تا انسان به مقام عرفان حقیقی نرسد، که موحد نیست و در

---

۱ همان، ص ۱۷، ح ۲۷؛ ترجمه:
«مفضّل بن عمر از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: **"نه جبر و نه تفویض وجود دارد، بلکه بین این دو است."** عرض کردم: "کاری که بین این دو وجود دارد، چیست؟!"
آن حضرت فرمودند: **حکایت آن کار، مثل مردی است که او را در حال گناه می‌بینی و او را نهی می‌کنی، اما توجه (به نهی تو) ندارد و (به‌همین دلیل) او را به حال خودش رها می‌کنی و او آن گناه را انجام می‌دهد، پس اینکه سخن تو را قبول نکرده است و تو او را رها کرده‌ای، به این معنا نیست که تو به او دستور گناه را داده‌ای.»**

۲ ***جامع الأسرار***، ص ۱۴۲، با قدری اختلاف. ***تفسیر آیه نور***، ص ۱۵۹:
«هرچه را که شما با افکارتان، با آن افکار دقیق و رقیقِ خود، بخواهید بشکافید و تمیز بدهید و با آن فکر خدا را بشناسید، آنچه شناخته‌اید پدیده فکر شما و مخلوق شما و ساخته شدهٔ ذهن شماست.»

شرک است، یا این‌همه روایات «إنّ الشِّرک أخفَی...»[1]؛ شرک مراتبی دارد؛ همه مشرک هستند.

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد

---

۱ ***تفسیر القمی***، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ***بحار الأنوار***، ج ۱۸، أبواب أحواله صلّی الله علیه و آله و سلّم من البعثة إلی نزول المدینة، باب ۱، ص ۱۵۸:
«مَسعَدَةَ بن صَدَقَةَ عن أبی‌عَبدِاللهِ علیهِ السَّلامُ قالَ: سُئِلَ عن قولِ النّبیّ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم: "إنّ الشِّرک أخفَی مِن دَبیبِ النّملِ علی صَفاةٍ سوداءَ فی لیلةٍ ظلماءَ" فقالَ: کانَ المُؤمِنونَ یَسُبّونَ ما یَعبُدُ المُشرِکونَ مِن دونِ اللهِ و کانَ المُشرِکون یَسُبّون ما یَعبُدُ المُؤمِنون فَنَهَی اللهُ المُؤمِنین عَن سبِّ آلِهتِهِم لِکَیلا یَسُبَّ الکُفّارُ إلهَ المُؤمِنینَ فیکونَ المُؤمِنونَ قد أشرکوا باللهِ مِن حیثُ لا یَعلمون...»
ترجمه:
«امام صادق علیه‌السّلام درباره این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم که **همانا شرک نامحسوس‌تر از راه رفتن مورچه در یک شب تاریک بر روی تخته‌سنگی سیاه است**، فرمود: **مؤمنان، به معبودهای مشرکان ناسزا می‌گفتند و مشرکان نیز متقابلاً به معبود مسلمانان دشنام می‌دادند. ازاین‌رو، برای آنکه مشرکان به خدای مؤمنان ناسزا نگویند، خداوند ایشان را از ناسزا گفتن به معبودهای مشرکان نهی فرمود. بنابراین، مؤمنان ندانسته به خدا شرک آورده بودند.**»